

دولت توسعه‌گرا و آینده آن در فرایند جهانی‌شدن

علی لاهوتیان^۱

چکیده

دولت توسعه‌گرا، در نقش ارتباط‌دهنده دولت و توسعه، سال‌ها پیش از آنکه در در ادبیات دانشگاهی این حوزه مهم تلقی شود، نقش آفرین بوده است. هم‌زمان با رشد چشمگیر بیره‌های آسیا از یک سو و شکست نظریه‌های مبتنی بر بازار از سوی دیگر، و همچنین، رواج مکتب نوفایده‌گرایی و نئولیبرالیسم در بسیاری از کشورها و توجه مجدد به تأثیر دولت در اقتصاد و نهادگرایی نوین، این مفهوم نیز در ادبیات توسعه مدنظر محققان علوم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدیریت قرار گرفت.

در پژوهش حاضر، پس از بررسی شکل‌گیری، تاریخچه، بنیان‌های نظری و ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا، سعی شده تا آینده پیش روی این دولت‌ها، با تکیه بر فرایند جهانی‌شدن، ترسیم شود و دو گزاره ادامه روند فعلی و گزاره ترک مدل‌های موجود، که رادیکال‌تر و بنیادی‌تر است، برای آینده این دولت‌ها مطرح شود و در نهایت، تلاش شده است تصویری از ویژگی‌های ممکن دولت توسعه‌گرا، در قرن حاضر، ترسیم شود.

واژگان کلیدی: توسعه، دولت توسعه‌گرا، جهانی‌شدن، نگرش تطبیقی.

مقدمه

متفاوت است. مثلاً فرایند صنعتی‌شدن در کشورهای شمال زمانی شروع شد که اقتصاد مسلطی در برابر آن‌ها وجود نداشت؛ آن‌ها یا خود اقتصاد مسلط زمان بودند و یا با رقابت سنگین کشورهای دیگری، که از نظر علمی و فنی به مراتب پیشرفته‌تر از آن‌ها باشند، روبه‌رو نبودند.

امروزه دیگر نمی‌توان مردم را وادار کرد که برای سال‌های متمادی به زندگی فقیرانه تن دهند تا دست نامرئی بازار رفته‌رفته اعقاب آنان را به نوایی برساند. به‌علاوه، عقب‌ماندگی شدید اقتصادی و تشدید روزافزون مشکلات در کشورهای درحال‌گذار سبب شده تا دولت و مردم این جوامع، به‌دنبال تسریع چشمگیر زمان‌گذار تاریخی خود، از جامعه سنتی

حدود یک قرن است که مقوله توسعه در کشورهای جهان سوم و کشور ما از نگرانی‌های مردم و دولت‌ها بوده است. توسعه‌یافتگی آرزوی دیرین شهروندان است. در دهه‌های اخیر، با ظهور کشورهای توسعه‌یافته جدید، به‌خصوص کشورهای شرق آسیا (موسوم به بیره‌های آسیا) و فاصله چشمگیر آن‌ها از کشورهای جنوب، امیدواری بسیاری در کشورهای کمتر توسعه‌یافته ایجاد شده است. البته این مسئله نخبگان این کشورها را نیز با پرسش بحث‌برانگیزی مواجه کرده است؛ اینکه در دوره حاضر، و با توجه به ویژگی‌های خاص زمان، چگونه کشور خود را برای رسیدن به توسعه رهنمون کنند. شرایط محیطی کشورهای جنوب، در حرکت به سمت توسعه، با کشورهای شمال بسیار

توسعه‌گرا، با نگاهی به دنیای جهانی‌شده کنونی، به مسئله توسعه پردازد و حاصل کار برخی از مهم‌ترین اندیشمندان این حوزه را، به‌رغم برخی تضادهای درونی‌شان، مرور و جمع‌بندی کند.

۱. ادبیات پژوهش و تاریخچه

تاریخچه دولت توسعه‌گرا به قرن شانزدهم در هلند بازمی‌گردد. دولت‌های بریتانیا، آلمان و ژاپن را نیز می‌توان از جمله دولت‌های توسعه‌گرا تا قبل از قرن بیستم دانست؛ البته ژاپن تنها دولت توسعه‌گرای قرن نوزدهم بود که وارد قرن بیستم شد (Bagchi, 2000: 413). در واقع، می‌توان ادعا کرد که تجربه ژاپن و کشورهای شرق آسیا پس از جنگ جهانی دوم باعث شد تحقیقات در زمینه نحوه عملکرد آن‌ها گسترش یابد که این امر، موجب پیدایش عبارت «دولت توسعه‌گرا» شد. همچنین سبب شد تا از دهه ۱۹۹۰ در حوزه نظر به آن توجهی ویژه شود.

برای بررسی جنبه نظری این مفهوم باید کمی از دهه ۱۹۹۰ به عقب رفت. پس از غلبه دیدگاه‌های کینزی، در دهه‌های میانی قرن بیستم، که بیش از حد بر قابلیت‌های دولت تأکید داشت و نیز، پس از موج دومی که از اواخر دهه ۱۹۷۰، با واکنشی تند در برابر موج اول، بر نارسایی‌های دولت تأکید داشت و الگوی غالبش تکیه بر سازوکار بازار و دولت حداقلی بود، موج سوم هم از دهه ۱۹۹۰ آغاز شد. در این موجی که ما نیز هم‌اکنون در آن هستیم، بر لزوم هماهنگی دولت و بازار تکیه شد و دولت در مقام ساکناندار کشتی توسعه برآمد (اوانز، ۱۳۸۰: ۱۳). توجه محافل علمی به مفهوم دولت توسعه‌گرا از آن زمان آغاز شد. جالب آنکه، در ابتدا و پیش از همه، دانشمندان علوم سیاسی و پس از آن‌ها جامعه‌شناسان سیاسی به این مفهوم پرداخته‌اند.

مفهوم دولت توسعه‌گرا ریشه در نهادگرایی دارد. نهادگرایی در موج سوم پاسخی به نوفایده‌گرایان منفی‌باف و آرمان‌گرای موج دوم بود. دولت نوفایده‌گرایان نگهبان شب و متشکل از مجموعه افرادی بود که در پی به‌حداکثر رساندن منافع خود بودند. با ظهور موج رکود و ناکارایی، در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، در کشورهای که خط‌مشی‌های نولیبرال نوفایده‌گرایان را اجرا می‌کردند، لزوم بازنگری در فرضیات و همچنین ظهور موجی دیگر اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسید (همان: ۶۷).

در ادامه، به مهم‌ترین مطالعات انجام‌شده درباره مفهوم دولت توسعه‌گرا پرداخته شده است (جدول ۱).

مفهوم دولت توسعه‌گرا را اولین بار چالمرز جانسون، برای مدل بنیانی نوع خاصی از دولت ارائه کرد. این عنوان زائیده تحلیل وی از نقش دولت ژاپن در رشد اقتصادی اعجازگونه‌ای بود که به آن دست یافته بود. وی اظهار داشت که دولت ژاپن دولتی توسعه‌گراست که مجموعه‌ای خاص از روابط دولت - کسب‌وکار را، غالباً از طریق وزارت تجارت بین‌الملل و صنایع و با اعمال سیاست‌های صنعتی،

به جامعه مدرن باشند. بنابراین، محدودیت زمانی از عوامل تعیین‌کننده رفتار اقتصادی در جوامع در حال‌گذار است. نکته آخر آنکه، طی دو یا سه قرن اخیر، پیشرفت‌های فنی و تمرکز سرمایه و دانش فنی، به‌خصوص در کشورهای در حال‌گذار، سبب شده که به ایجاد بازار رقابت یا موقعیت‌هایی نزدیک به آن، به‌ویژه در حوزه‌های اصلی فعالیت اقتصادی، نتوان امید چندانی داشت (عظیمی‌آرانی، ۱۳۸۴: ۱۶۷). علاوه بر موارد گفته‌شده، در دو دهه اخیر، موضوع دیگری نیز دولت‌ها و ملت‌ها را در مسیر توسعه با پرسش‌هایی اساسی مواجه کرده است و آن فرایندی است که از گسترش فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، اطلاعاتی و غیره در سطح جهانی ناشی شده است؛ پدیده‌ای که اصطلاحاً «جهانی‌شدن» نامیده می‌شود.

ادوارد میسون، با تأکید بر فقدان شباهت میان توسعه و انقلاب‌های کلاسیک صنعتی، تکنولوژیک و اقتصادی، اصلی‌ترین نقش را در رهبری برنامه‌های توسعه از آن دولت می‌داند (عباس‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۷). گفته اوانز، نظریه پرداز برجسته توسعه، بسیار راه‌گشاست. او می‌گوید بحث‌های بی‌ثمر درباره «میزان» دخالت دولت‌ها را باید کنار گذاشت و به بحث درباره انواع مختلف درگیر شدن دولت و آثار آن پرداخت. در حوزه تبیین میان دولت‌های «دخالت‌جو» و «لیبرال» یا «مداخله‌گر» و «نامداخله‌گر»، درجات عدول از بازار رقابتی محور بحث است. موضوع اساسی‌ای که نادیده گرفته می‌شود این است که، در جهان معاصر، کناره‌گیری یا مداخله دولت راه‌های جان‌نشین هم نیستند. به عبارت دیگر، دخالت دولت محتمل است و مسئله‌ای که باید به آن پرداخت «نوع» این مداخله است نه «میزان» آن. گریزی جز دخالت دولت‌ها در روند توسعه صنعتی کشورها وجود ندارد (اوانز، ۱۳۸۰: ۴۳). واضح است دولت‌هایی که از این پس اصطلاح توسعه‌گرا را در مورد آن‌ها به کار می‌بریم، در صورت نبل به موفقیت، توانسته‌اند اقتصادشان را سریع‌تر از دولت‌هایی که از قواعد معمول برای مدیریت اقتصاد استفاده کرده‌اند پیش ببرند. برای مثال، حدود ۵۰ سال طول کشید تا ایالات متحده حجم اقتصاد خود را دو برابر کند، در حالی که چین، که دولتی توسعه‌گرا بود، در زمانی حدود ۱۰ سال به چنین موفقیتی نایل شد (Marwala, 2006: 1).

پژوهش حاضر، در ابتدا به بررسی مفهوم دولت‌های توسعه‌خواه، یا به عبارت مشهور اهل علم، دولت‌های توسعه‌گرا پرداخته و سپس به مسئله اصلی خود، یعنی غایت و فرجام چنین دولت‌هایی، با در نظر گرفتن موضوع جهانی‌شدن، می‌پردازد.

نگارنده با بررسی وسیع مقالات نشریات علمی - پژوهشی درباره دولت توسعه‌گرا و تمرکز بر اساس و پایه و شکل‌گیری و در نهایت آینده چنین دولت‌هایی، متوجه خلأ مطالعات اینجینی در کشورمان شده و در تلاش است در این پژوهش، از دریچه دولت

جدول ۱: مروری بر تعدادی از مهم‌ترین تحقیقات پیرامون مفهوم دولت توسعه‌گرا

منبع	یافته‌ها	موضوع پژوهش	ردیف
Johnson, (۱۹۸۲)	در کتاب جانسون، ژاپن دولتی توسعه‌گرا محسوب شده که مجموعه‌ای خاص از روابط دولت و کسب‌وکارها را، اغلب از طریق وزارت صنعت و تجارت بین‌الملل خود و با اعمال سیاست‌های صنعتی خاص، به کار می‌گیرد.	تاریخ نهادی وزارت صنعت و تجارت بین‌الملل ژاپن سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۷۵	۱
Amsden, (۱۹۸۹)	این کتاب حاصل مطالعه‌ای است درباره کره جنوبی و دیگر کشورهای صنعتی شده متأخر (هند، برزیل و ژاپن). این کشورها الگوی مشابهی را دنبال می‌کنند که براساس دخالت دولت در بازار، برای کمک به کسب‌وکار، طراحی شده است. به نظر آمدن منافع ملی این مداخله وسیع‌تر از مضرات آن است. آرای وی فرضیاتی چون مزیت رقابتی کشورها را به نقد می‌کشد. او بر این باور است که این کشورها با سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه (R&D) می‌توانند مزیت رقابتی خود را تغییر دهند.	مطالعه موردی فرایند صنعتی شدن کره جنوبی	۲
Evans, (۱۹۹۵)	در این کتاب چنین استدلال شده که برای دستیابی به تحول صنعتی موفق لازم است بوروکراسی دولت، هم مستقل از منافع کسب‌وکار و متمرکز بر منافع ملی باشد و هم برای درک احتیاجات مدیریت فرایند صنعتی، متکی بر داخل بشود.	بررسی نقش دولت در رشد صنعتی، به ویژه از طریق بررسی صنعت فناوری اطلاعات؛ مطالعه سه کشور برزیل و هند و کره در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰	۳
Doner et al, (۲۰۰۵)	در این مقاله اصطلاح «آسیب‌پذیری سیستمی» مطرح شده و چنین اظهار شده که این مفهوم شرط لازم و کافی برای ظهور دولت‌های توسعه‌گراست. سه عنصر زیر، هم‌زمان به نخبگان در پیش‌گرفتن مسیر توسعه یاری می‌رسانند: (۱) وجود تهدید جدی مبنی بر بدتر شدن معیشت مردم و ناآرامی اجتماعی؛ (۲) نیاز مبرم به ارز خارجی که ناشی از ناامنی ملی است؛ (۳) کمبود منابع درآمدی سهل‌الوصول.	بررسی اقتصاد سیاسی دو دسته از دولت‌ها: دسته اول شامل تایوان، کره جنوبی و سنگاپور است که در ارتقای اقتصاد خود موفق شده‌اند؛ دسته دوم شامل مالزی، تایلند، فیلیپین و اندونزی که در مقایسه با دسته اول به نتیجه مطلوبی دست نیافتند.	۴
(Vu, ۲۰۰۷)	در این مقاله آمده است که تعاملات نخبگان با یکدیگر و تعاملات نخبگان با توده مردم، در مسیر شکل‌گیری یک دولت، کلید ظهور دولت‌های توسعه‌گراست. همچنین، دولت می‌تواند نقش توسعه‌ای را بدون داشتن ساختارهای توسعه‌ای ایفا کند یا ساختارهای توسعه‌ای داشته باشد، اما از آن برای مقاصد توسعه‌ای استفاده نکند. با این حال، دولت توسعه‌گرای موفق باید هر دو، یعنی هم ساختار و هم اهداف توسعه‌ای، را داشته باشد.	بررسی تطبیقی تشکیل دولت در کره جنوبی و اندونزی	۵
Williams, (۲۰۱۴)	در این کتاب، نویسنده با مطالعه خط سیر تاریخی در آسیا، امریکای لاتین، افریقا و اروپا نشان می‌دهد که مفهوم دولت توسعه‌گرا در دهه کنونی باید به شیوه‌ای انتقادی و خلاقانه بررسی شود. با بررسی دیدگاه‌های موافق و مخالف، در نهایت مؤلف با درکنار هم نهادن و تطبیق شیوه‌های اداره کشورهای مختلف، از هر دو طیف شمال و جنوب، و با در نظر گرفتن ساختار اقتصادی، سیاست داخلی و محدودیت‌های محیطی اذعان می‌دارد که نقش دولت در تحولات اجتماعی و اقتصادی باید احیا شود.	بررسی دولت‌های توسعه‌گرا شامل کره جنوبی، تایوان، ایرلند، بریتانیا، چین، آفریقای جنوبی، هند و برزیل با تمرکز بر اقتصادهای در حال گذار	۶
jeong, (۲۰۱۵)	نویسنده این مقاله بر این باور است که رویکرد نهادگرایی تاریخی به مقوله دولت و روابط آن با بنگاه‌ها در کره جنوبی نشان می‌دهد که اتخاذ رویکرد و بری ایدئال (براساس نظریات ماکس وبر) در ظهور بنگاه‌های اجتماعی مؤثر است. همچنین، در این مقاله، رویکرد استراتژیک دولت کره جنوبی در به‌کارگیری بنگاه‌های اجتماعی، برای سیاست‌های عمومی آن نیز نشان داده شده است.	مطالعه تمایزات و شکل‌گیری بنگاه‌های اجتماعی ^۱ در کره جنوبی از دیدگاه نهادگرایی تاریخی و نقش دولت توسعه‌گرا در پیدایش و ظهور آن‌ها	۷

و پیچیده، مختص به جامعه و کشور چین، دانست که تاکنون مدل موفق‌تری نیز بوده است (Howell, 2006).

دولت توسعه‌گرا برای دسته‌ای از اندیشمندان که مخالف نظام جهانی نئولیبرال جاری‌اند یک نقطه اتکاست (Radice, 2008: 1153). اگرچه به نظر زاهدی، جهانی‌شدن در عرصه سیاسی، تحولاتی در اقتدار دولت‌ها پدید آورده و به روابط بین حکومت‌ها نظم بخشیده است، به نظر برخی از صاحب‌نظران، موجب ظهور مراکز تصمیم‌گیری جهانی نامرئی شده که تهدیدی برای کشورهای ضعیف به‌شمار می‌آیند (زاهدی، ۱۳۹۰: ۶). با این حال، حتی نهادهای فعال در عرصه جهانی‌شدن نیز بر اهمیت دولت‌ها در توسعه اقتصادی، به‌رغم فضای جاری جهانی، تأکید دارند. دادگر و نظری، به نقل از گزارش سال ۱۹۹۷ بانک جهانی، بر نقش مثبت دولت در تغییر و تحولات اقتصادی تأکید کرده‌اند و نقش دولت را بسیار فراتر از آن چیزی می‌دانند که رویکرد نئولیبرالیسم برای آن قائل است. رویکرد نئولیبرالیسم نقش دولت را، در چارچوب دولت، حداقل می‌داند. در این رویکرد [بانک جهانی]، دولت نهادی است که از طریق اقدامات مختلف به‌ویژه اقدامات قانونی و مقرراتی باید شرایط مناسبی برای کارکرد کارآمد اقتصاد فراهم کند و در عین حال، دولت باید در حوزه‌های گوناگونی که بازار، به‌علت شرایط نهادی و سازمانی کشورهای توسعه‌نیافته، قادر به پاسخ‌گویی خواسته‌های جامعه نیست دخالت کند (دادگر و نظری، ۱۳۸۷: ۷).

۲. بنیان‌های نظری دولت توسعه‌گرا

بدان سبب که در وضعیت اقتصادی و اجتماعی بسیاری از کشورهایی که اصول نظریه‌های مبتنی بر بازار آزاد و مکتب نوافیده‌گرایی را اجرا کرده‌اند بهبود چندانی حاصل نشده است، این نظریه‌ها و مکتب نوافیده‌گرایی با افول مواجه شده و گرایش به نظریه‌های جدیدی که بتواند به ساختار دولت‌های متفاوت در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی اولویت دهد بیشتر شده است. در قرن حاضر، محققان برای تدوین تئوری و استقرار دولت توسعه‌گرا توجه به سه جریان و رویکرد نظری را لازم می‌دانند: رویکرد نظریه رشد نوین^۳، رویکرد نهادی^۴، رویکرد قابلیت^۵ (Evans, 2010). با توسعه این رویکردها — گرچه جریان‌های مختلف و به‌ظاهر نامرتبلی را طی کرده‌اند — و با بررسی دقیق‌تر به هم‌پوشانی و هدف‌نهایی مشترک آن‌ها پی می‌بریم. نظریه رشد نوین (یا درون‌زا) به مباحث نظری رشد، اعتباری و مجدداً بخشید. نظریه رشد نوین توجهات را، از سرمایه فیزیکی و

به‌کار می‌گیرد (Routley, 2012). البته، جانسون (1999: 43) اذعان دارد که ارائه یک مدل تاریخی بسیار دشوار است.

در کنار رویکرد فردی چون جانسون و وید (wade, 1990) که مطالعه موردی دولت‌های توسعه‌گرا را پیمایش می‌کنند، رویکرد دیگری نیز وجود دارد که تلاش می‌کند تا به ریشه‌ها و سازوکار دولت‌های توسعه‌گرا بپردازد. این رویکرد، رویکرد تطبیقی افرادی نظیر وو و اوآنز است. آن‌ها با بررسی و مطالعه تطبیقی توسعه سیاسی و اقتصادی کشورها — اگرچه هر کدام مسیر توسعه را به‌شکلی متفاوت پیموده‌اند — تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را برجسته می‌کنند و عوامل هدایتگری را، که پیش‌زمینه ظهور دولت‌های توسعه‌گراست، جداگانه استخراج می‌کنند. از دیدگاه اوآنز (۱۳۸۰)، تغییر صنعتی موفق نیازمند آن است که دیوان‌سالاری دولتی در تصمیم‌گیری از ذی‌نفعان کسب‌وکار مستقل و بر منفعت ملی متمرکز باشد و در عین حال، به‌منظور درک نیازها برای مدیریت فرایند صنعتی‌شدن بر آن‌ها متکی باشد.

علاوه بر رویکردهای مذکور، دو رویکرد دیگر نیز در مطالعات دولت‌های توسعه‌گرا وجود دارد. در رویکرد سوم، ویژگی‌های مشترک دولت‌های توسعه‌گرا استخراج و سعی شده تا مدلی جامع برای استفاده محققان و برنامه‌ریزان توسعه ارائه شود. لفت‌ویچ را می‌توان برجسته‌ترین متفکر در این زمینه دانست. او توسعه را اولویت دولت‌ها می‌داند و در آثار خود، ویژگی دولت‌ها و سیاست‌هایشان را در طیف وسیعی از دولت‌های در حال توسعه موفق (مانند کره جنوبی و مالزی) و ناموفق (مانند فیلیپین و پرو) برمی‌شمرد و از این طریق سعی دارد مدلی برای دولت توسعه‌گرا، که نوع خاصی از مفهوم دولت در جهان معاصر است، ارائه دهد. او بر آن است که پیشنهادها و اصلاحی را در قالب دستورالعمل‌های عمومی عرضه کند تا برای تبدیل دولت‌ها به دولت توسعه‌گرا به‌کار گرفته شوند (Leftwich, 1995). در نهایت رویکرد چهارم، در پی بررسی و ارزیابی دولت‌ها از منظر تناسب مدل دولت توسعه‌گرا با وضعیت آن‌هاست. این رویکرد، در حوزه تجویز، اقتضایی است؛ یعنی بر مبنای آن، در نظر گرفتن رویکرد دولت توسعه‌گرا باید با توجه به قابلیت کشورها باشد و لزوماً هر کشور در حال توسعه یا توسعه‌یافته امکان استفاده از این مدل توسعه‌ای را ندارد. از حیث مطالعاتی نیز، این رویکرد دیدگاهی انتقادی دارد؛ برای مثال، در حالی که غالب محققان دولت چین را دولتی توسعه‌گرا می‌دانند، هاول^۱ با بررسی ویژگی‌های رایج دولت چین در این موضوع تشکیک کرده و بر این باور است که دولت چین، برای توسعه، رویکردی مختص به خود را برگزیده که نمی‌توان آن را توسعه‌گرا نامید. بلکه بیشتر می‌توان آن را مفهومی چندریخت^۲

3. New growth theory
4. Institutional approach
5. Capability approach

1. Howell
2. Polymorphous

ابزار توسعه نیز محسوب می‌شود. همه قابلیت‌های انسانی با رشد اقتصادی مرتبط نیستند و در عین حال، رشد پایدار سریع بدون توسعه قابلیت‌های مرتبط امکان‌پذیر نیست.

رویکرد نهادی، در حوزه توسعه، تکمیل‌کننده نظریه رشد نوین است. این رویکرد بر تأثیر عمده رعایت قواعد بازی در توانمندی حرکت به سوی فعال‌سازی اقتصاد تأکید دارد. تأثیر کلی نهادهای اجتماعی موجب تسهیل یا مانع سرمایه‌گذاری و نوآوری می‌شود و انباشتگی سرمایه‌ها بیانگر تفاوت کشورها در رشد درآمد آن‌هاست. اگر ما رویکرد نظریه رشد نوین و رویکرد نهادی را در کنار هم قرار دهیم، پرسش اصلی درباره رشد کشورها این است که چه نوع چینش نهادی به بهترین شکل جوامع را، در ساخت سازمان‌ها و شبکه‌هایی برای تولید مهارت‌های جدید، یاری خواهد کرد؟ از طرفی، رویکرد قابلیت‌ها که توسعه ظرفیت‌ها را به منزله سکان اصلی رشد اقتصادی می‌داند بر دو دیدگاه اشاره دارد: یکی دیدگاه نظریه پردازان رشد نوین که مبتنی است بر تکیه بر مهارت‌ها و دانش افراد، به منزله ورودی اصلی رشد اقتصادی، و دیگری، دیدگاه نظریه پردازان نهادی است که بر نقش کلیدی ترتیبات نهادی، در پرورش سرمایه انسانی، تأکید دارد. البته رویکرد قابلیت‌ها، بیش از نظریه رشد نوین، بر اهمیت مهیاسازی عمومی خدمات برای ملت‌ها تأکید می‌کند (Evans, 2010).

ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا

آنچه را دولت توسعه‌گرا می‌نامیم دارای ویژگی‌های متفاوتی است. دولت توسعه‌گرا، در کشورهای مختلف، با توجه به نحوه تفسیر آن‌ها از توسعه و توانمندی و ظرفیت‌شان، ممکن است ویژگی‌های منحصر به فردی داشته باشد. اصولاً دولت توسعه‌گرا دولتی است که دولت‌مداران آن از نزدیک درگیر برنامه‌ریزی‌های اقتصادی خرد و کلان، به منظور رشد اقتصادی، هستند. در دولت توسعه‌گرا، اتصال به جامعه به معنای پیوستن با نخبگان صنعتی است. مسلماً، دستگاه دولتی مستحکم و منسجم باعث تسهیل سازماندهی سرمایه صنعتی می‌شود و نیز، طبقه صنعتگران سازمان یافته اجرای پروژه‌های مشترک صنعتی شدن را تسهیل می‌کند و به این ترتیب، دولت و صنعتگران مشروعیت پیدا می‌کنند. سازمان درونی دولت‌های توسعه‌گرا به دیوان‌سالاری و بری نزدیک‌تر است (حبیبی، ۱۳۸۹: ۶۳). لفت‌ویچ این مدل از دولت را بخشی از سرمایه‌داری دانسته است (که گاهی آن را سرمایه‌داری توسعه دولت می‌نامند) و آن را در کنترل اقتصاد مستقل‌تر و خودگردان‌تر می‌داند. دولت توسعه‌گرا را می‌توان از دخالت شدید دولت، در برنامه‌ریزی و قانون‌گذاری، شناخت (Leftwich, 1994). دولت توسعه‌گرا مفهومی است در برابر دولت یغماگر^۱ نمی‌توان

نیروی انسانی، به سرمایه فکری انسانی به منزله کلید اصلی رشد سوق داد. نظریه توسعه انسانی، پیشرفت‌های فنی و منابع طبیعی را عوامل رشد اقتصادی می‌داند. تجربه کشورهای نظیر ژاپن و کره جنوبی ثابت کرده است که با وجود کمبود منابع طبیعی نیز می‌توان رشد اقتصادی مناسبی داشت. در نتیجه، اطمینان به توسعه اقتصادی از طریق سرمایه فیزیکی کم‌رنگ شده و جای خود را به منابع فکری انسانی و نقش آن در رشد و توسعه اقتصادی داده است.

دومین جریان نظری مؤثر بر نظریه دولت توسعه‌گرا رویکرد نهادی است. پیشرفت کشورهای تازه صنعتی شده در جنوب شرق آسیا همچون کره جنوبی، تایوان، مالزی و ژاپن، در قالب نظریه‌های پیشین، قابل توضیح و تبیین نبود (حبیبی، ۱۳۸۹: ۶۱). وقتی دولت در چارچوب یک نهاد درمی‌آید، از آن انتظار تعیین‌کنندگی، عاملیت یا در معنای منفی مانعیت می‌رود. به عبارت دیگر، دولت یک نهاد است و از همین رو، ممکن است عامل یا مانع توسعه باشد (صدیق سروستانی و ابراهیم بای سلامی، ۱۳۸۴: ۱۴۳-۱۴۴) (در منابع نیست). دیوید اس لندز، در کتاب خود با نام ثروت و فقر ملت‌ها، به بحث درباره اهمیت نهادها می‌پردازد و مقاومتی را که در برابر رشد فناوریانه، در چین و دیگر کشورهای متمدن باستانی، دیده می‌شود تجزیه و تحلیل و خاطر نشان می‌کند که این مقاومت نشئت گرفته از نبود نوآوری نیست، بلکه ناشی از انجماد فکری نهادی است (ژوئینگ، ۱۳۸۷: ۲۰۱). از دیدگاه نهادی، به گفته او این دولت می‌تواند در فرایند توسعه صنعتی چهار نقش متولی، متصدی، قابله‌گری و پرورش‌دهندگی را همچون راهنما و کشتی‌بان توسعه (و نه موتور محرکه که این وظیفه کارآفرینان است) ایفا کند (اوآنز، ۱۳۸۰).

ماتریس نهادی، نهادهای متعددی دارد که مهم‌ترین آن‌ها سه نهاد دولت، فناوری و سازه‌های ذهنی است (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۱: ۱۶۸).

سومین رویکرد رویکرد قابلیت‌ها است که افزایش GDP را پایان راه و هدف غایی دولت‌ها ندانسته بلکه آن را واسطه‌ای برای بهبود رفاه انسان‌ها می‌داند. براساس این رویکرد، مساعدت در فراهم آوردن امکانات آموزشی، امکانات سلامتی و بهداشت و دیگر کالاهای عمومی و شبه‌عمومی، به همان میزان که باعث افزایش تساوی افراد جامعه می‌شود، بهره‌وری را نیز افزایش می‌دهد (Sen, 1999: 129). از دیدگاه نظریه پرداز اصلی این رویکرد، آمارتیا سن، موفقیت‌های اخیر اقتصادی چین ریشه در توفیق فراهم کردن کالاهای عمومی دارد. سیاست‌های مائوئیستی اصلاحات ارضی، توسعه باسواد، افزایش بهداشت عمومی و مانند این‌ها تأثیری مطلوب بر رشد اقتصادی پس از اصلاحات چین گذاشت (Arrighi, 2007). سن اصرار دارد که توسعه قابلیت‌های انسانی نه فقط هدف توسعه است بلکه مهم‌ترین

دو دولت خواهان توسعه را به یک میزان توسعه‌گرا دانست. دولت‌ها را می‌توان به میزان دوری یا نزدیکی به مفاهیم یگماگر و توسعه‌گرا دسته‌بندی کرد. مقایسه این دو سبب می‌شود تا نگاه‌ها به تفاوت دستاوردهای توسعه معطوف شود. تمایز این دو نوع دولت در واقع تمایزی آرمانی-تاریخی است. مهم‌ترین ویژگی ساختاری دولت یگماگر تلاش برای به حداکثر رساندن منافع فردی است. در ساختارهای اداری دولت یگماگر، روابط شخصی منبع همبستگی است اما در دولت توسعه‌گرا، ویژگی‌های وبری (نظیر ساختار قدرت مبتنی بر سلسله مراتب، حاکمیت قوانین و مقررات و غیرشخصی بودن اداره امور، استخدام کارکنان بر اساس توانایی و دانش فنی و...) منبع اصلی برای همبستگی است. ماراوالا مهم‌ترین ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا را چنین برمی‌شمارد: تأکید بر سهم از بازار بیش از سود، ملی‌گرایی اقتصادی، پشتیبانی از تقویت صنایع داخلی، تمرکز بر انتقال فناوری از خارج،

دیوان‌سالاری جامع دولتی، بوروکراسی عقلایی و شایسته‌گرا و حرفه‌ای (وبری)، بهبود زیرساخت‌ها برای کسب‌وکار توسط دولت، تشویق نهادی برای اعتبار ذخیره و استراتژیک، سیاست صادرات‌گرا، اتحاد بین دولت، نیروی کار، صنعت، تشکیک در نئولیبرالیسم (و وفاق واشنگتن)، تقدم رشد اقتصادی بر اصلاحات سیاسی، قانون‌گرایی و عملکردگرایی، تأکید بر آموزش فناوری (Marwala, 2006: 1-2).

نکته دیگر، همان‌طور که قبلاً گفته شد، دولت توسعه‌گرا در کشورهای مختلف، با توجه به ویژگی‌های آن کشورها در ابعاد درونی و بیرونی، می‌تواند مشخصات متفاوتی داشته باشد. در جدول ۲، مختصراً، ویژگی‌های چند نمونه از دولت‌هایی که به توسعه‌گرا معروف‌اند آمده است.

افرادی نظیر لفت‌ویچ در کنار دولت توسعه‌گرا به مفهوم دولت دموکراتیک توسعه‌گرا نیز اشاره می‌کنند و ویژگی‌های

جدول ۲: مروری بر مهم‌ترین دولت‌های توسعه‌گرا (با تصرف و تلخیص از: Routley, 2012)

ردیف	توصیف	ویژگی‌ها	منابع
۱	دولت‌های سه‌گانه (ژاپن، کره جنوبی و [با میزانی کمتر] تایوان): ژاپن را غالباً اولین دولت توسعه‌گرا می‌دانند چون هم ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا را داراست و هم اولین دولتی است که به این صفت خوانده شده است. همچنین، با وجود بعضی از اختلافات میان این سه دولت، شباهت‌هایی میان استراتژی‌های کره جنوبی و تایوان با ژاپن وجود دارد که باعث شده غالباً به شکل گروهی منسجم و مدلی از دولت‌های توسعه‌گرا به نظر آیند.	اقتصاد مبتنی بر صنعت نرخ رشد اقتصادی بالا بوروکراسی حرفه‌ای دولت بوروکراتیک مستقل و مقتدر ^۱	Johnson, ۱۹۸۲; Amsden, ۱۹۸۹; Wade, ۱۹۹۰; Chang, ۲۰۰۶)
۲	دولت‌های توسعه‌گرای جنوب [شرق] آسیا (مالزی، اندونزی، تایلند و فیلیپین): این دولت‌ها نیز به رشد اقتصادی قابل توجهی، در مدتی مشابه سه گول بزرگ یادشده، رسیدند. با این حال، سطح رشد آن‌ها چشمگیر نیست و به نظر می‌رسد بوروکراسی دولتی اقتدار کمتری دارد. البته، با مسائلی نظیر فساد نیز مواجه‌اند؛ گرچه این میزان از فساد به حدی نیست که آن‌ها را در مرتبه دولت‌های یگماگر قرار دهد.	رشد اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (بیشتر از گول‌های سه‌گانه) نرخ رشد اقتصادی مناسب دولت بوروکراتیک با اقتدار کمتر (نسبت به گول‌های سه‌گانه)	Chang, ۲۰۰۶; Doner et al., Hayashi; ۲۰۰۵; Jomo; ۲۰۱۰; (۲۰۰۴)
۳	چین: موفقیت اقتصادی چشمگیر اخیر چین سبب شده تا تعدادی از دانشمندان، از میانه دهه ۱۹۸۰، به چین همانند مدلی از دولت توسعه‌گرا بنگرند.	نرخ رشد مناسب سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت، آموزش و سلامت رشد اقتصادی پایدار	Jian-xing & De-jin, ۲۰۱۰)
۴	دولت‌های توسعه‌گرای آرمانخواه ^۲ (نظیر افریقای جنوبی): بازیگران سیاسی کلیدی، در افریقای جنوبی، عموماً در پی استراتژی دولت توسعه‌گرا هستند ولی اینکه چگونه پیش خواهند رفت مجهول است.	بازیگران سیاسی قصد ایجاد دولتی توسعه‌گرا را دارند.	(Edigheji, ۲۰۱۱)

1. Marwala
2. Autonomous
3. Aspirational

فاقد برنامه‌ای که براساس آنچه آینده مطلوب است پی‌ریزی شده باشد. این استراتژی‌ها در پی آن‌اند که براساس آنچه در وضعیت کنونی نامطلوب است اولویت‌های روشنی را ایجاد کنند و تقدم با اولویت‌هایی است که به‌سرعت از منابع کمک می‌گیرند.

۳) اصل ضرورت یا «نتایج، نه قواعد»: در دولت‌های توسعه‌گرای موفق، هدف بهبود شرایط مادی زندگی مردم در کوتاه‌ترین زمان ممکن در جایگاه اولیه قرار دارد و اصول قانونی، رویه‌های اداری، حقوق سیاسی و احکام ایدئولوژیک، همه و همه در مقایسه با آن، در جایگاه ثانویه قرار می‌گیرند. دستیابی به این هدف ممکن است شامل تحمل فساد، انحراف از قوانین و نقض حقوق [افراد] باشد (Henley, 2010: 1). وقایع اندونزی در زمان سوهارتو که شاهد مثال مقاله هنلی است، و یا رویکرد سال‌های اخیر کشورهای شرق آسیا، در اجرای مستمر برنامه‌های مبارزه با فساد، مبین این موضوع است. اجرای مستمر برنامه‌های مبارزه با فساد لاجرم برخاسته از یک نیاز اساسی و البته فراموش شده است؛ زیرا این کشورها «توسعه اقتصادی به هر قیمت» را هدف قرار دادند. اصل ضرورت در بلندمدت حتی در حوزه اقتصادی دولت‌های توسعه‌گرا بسیار جسورانه به‌نظر می‌رسد. می‌توان بحران پیش‌آمده برای برها و بچه‌برهای آسیا، در دهه ۱۹۹۰، را ناشی از چنین سیاست‌هایی دانست. «در آن سال‌ها، ناگهان رشد مستمر جای خود را به افت تدریجی و سپس ناگهانی داد. بخش مهمی از این رویدادها با اخلاقیات، از دو بعد درونی و بیرونی، مرتبط است. نظام اداری برخی از این کشورها از درون با فساد و رشوه‌خواری عمیق شد و هسته را از درون پوساند. از بیرون نیز، غول‌های سرمایه‌داری خارجی، که سرپیچی بچه‌غول‌ها را تاب نمی‌آوردند، به تدابیر خاص غیراخلاقی برای حفظ منافع شخصی خویش متشبث شدند. مسائل اخلاقی با معضلات سیاسی (مانند کشور اندونزی) و مشکلات جدی اقتصادی (مانند کشور مالزی) درهم آمیخت و بر سر برها و بچه‌برها مشکلات و معضلات بسیاری حادث شد که جهان شاهدش بود و چیزی نمانده بود که برهای قوی به بچه‌گره‌های نحیف و کشورهای ممتاز اقتصادی به کشورهای نیازمند تبدیل شوند» (زاهدی، ۱۳۸۸: ۲۴۱). بحران اقتصادی که از دسامبر ۱۹۹۷ تا سال ۲۰۰۱ جریان داشت، عملاً در بسیاری از کشورها مهار شد ولی درس‌های عبرت‌آموزی به این کشورها داد.

مسئله مهمی که همواره مد نظر محققان است انتقال‌پذیری مدل دولت توسعه‌گرا به کشورهای مختلف است. آیا دستاوردهای حاصله از پیاده‌سازی این مدل، به‌خصوص در شرق آسیا که نمونه موفق آن است، قابلیت پیاده‌سازی و الگوگیری در سایر کشورها را دارد؟ مدل‌ها و الگوهای توسعه به‌طور کلی در چارچوب فناوری قرار می‌گیرند. ژوئینگ (۱۳۸۷) این نوع از فناوری را فناوری نرم می‌داند. و همان‌طور که پایا ذیل تفاوت‌های علم و فناوری بیان

دیگری نظیر ویژگی‌های دموکراسی سیاسی را به آن می‌افزایند (Leftwich, 1996). اما همان‌گونه که لفت‌ویچ نیز بر آن تأکید دارد، دموکراسی شرط توسعه نیست و رابطه‌ای معنادار و علت و معلولی بین آن‌ها وجود ندارد. تجربه بسیاری از آن‌ها کشورها نیز این موضوع را ثابت می‌کند. رشد بسیاری از آن‌ها آغاز شده و به اوج رسیده است (نظیر کره جنوبی و مالزی) در حالی که نظامشان مبتنی بر حکومت‌های خودکامه یا نسبتاً خودکامه بوده است. دولت ماهاتیر محمد در مالزی شاهد خوبی در این خصوص است که تحت برنامه ۲۰۲۰ و مبتنی بر چنین رویکردی و با وجود دیکتاتوری‌ای خیرخواهانه و الهام‌بخش گام‌های عظیمی، در راستای تحول مالزی، برداشته است. حکومت ۱۸ ساله خودکامه ژنرال پارک چونگ‌هی، در کره جنوبی، نیز مصداق دیگری است؛ در این دوره، مجلس شورای ملی منحل شد و مقامات نظامی به پست‌های غیرنظامی رسیدند. برخلاف رهبران پیشین که همواره بر لزوم وحدت دو کره تأکید داشتند، شعار او «نخست توسعه، سپس اتحاد» بود؛ البته فقط توسعه اقتصادی کشور مد نظرش بود. گرچه برنامه‌هایش، در زمینه صنعتی‌سازی کره و برپایی اقتصادی مبتنی بر صادرات، به پیشرفت‌های چشمگیر اقتصادی و ارتقای سطح زندگی مردم انجامید، اما دیکتاتوری نظامی وی مورد انتقاد بسیاری از مردم این کشور قرار گرفت (تیشه‌یار، ۱۳۹۵: ۴۸). توسعه اقتصادی کره جنوبی، در دوران حکومت ژنرال پارک چونگ‌هی، به قیمت قربانی شدن بخش عمده‌ای از طبقه کارگر تحقق یافت. دولتمردان حقوق افراد را، نظیر حداقل دستمزد یا مرخصی هفتگی، به رسمیت نمی‌شناختند و، در راستای منافع خود، افراد را به دوازده ساعت بیگاری در روز وامی‌داشتند. ضمناً فعالیت اتحادیه‌های کارگری و اقدامات جمعی نیز ممنوع بود (Toussaint, 2014). سرانجام، این اقدامات و همچنین تداوم دیکتاتوری حاکم پس از ژنرال پارک باعث یک سلسله اعتراضات گسترده و تغییرات اجتماعی، در دهه ۹۰ میلادی، شد که کارگران اصلی‌ترین گردانندگان آن بودند.

هنلی سه اصل را، که موجب شد تا اجرای سیاست‌های توسعه، در جنوب شرق آسیا، با موفقیت روبه‌رو شود، چنین برمی‌شمارد:

۱) اصل برتری‌یابی یا «کمیت، نه کیفیت»: براساس آن، معیار اصلی انتخاب سیاست‌ها و دخالت‌های دولت تعداد افرادی از جامعه است که مستقیماً از آن‌ها منتفع می‌شوند. [و به‌عکس] دخالت‌ها براساس ظرافت‌های نظری، پیشرفت‌های فنی یا جاذبه‌های زیبایی تعیین نمی‌شود.

۲) اصل ضرورت یا «اولویت‌ها، نه برنامه‌ها»: استراتژی‌های موفق توسعه، دست‌کم در ابتدای فرایند توسعه؛ یعنی در نقطه گذار از فقر مزمن به رشد پایدار، فاقد برنامه‌ریزی دقیق بلندمدت است؛

نسبتاً عادلانه منتفع بودند که خود محصول شرایط تاریخی خاصی بود. حاصل چنین فضایی بود که دولت‌های شرق آسیا توانستند از قلمرو توزیع و تمرکز انحصاری در ارائه راهنمایی‌های راهبردی برای تولید و انباشت سرمایه خارج شوند (Onis, 1991: 115).

شیرزادی نیز، در تحقیق خود پیرامون توسعه در کشور کره جنوبی، عوامل ذیل را مؤلفه‌های اصلی الگوی دولت‌محور کره و برخی از کشورهای شرق آسیا می‌داند: ۱) دولتی توسعه‌گرا و نظام اداری کارآمد؛ ۲) نخبگان تحول‌خواه؛ ۳) اهمیت مسئله بقا به مثابه نیروی برانگیزاننده نخبگان تحول‌خواه؛ ۴) نیروی کار ارزان، منضبط و با انگیزه؛ ۵) ارتباطات مؤثر جهانی؛ ۶) بسترهای مناسب فرهنگی (اخلاق کار)؛ ۷) ثبات سیاسی (شیرزادی، ۱۳۹۰: ۷۶-۷۷).

به نظر می‌رسد بعضی از این عوامل هم‌اکنون نیز، در بسیاری از کشورها، وجود دارد اما رسیدن به برخی دیگر؛ نظیر نظام اداری کارآمد یا بسترهای مناسب فرهنگی چندان ساده نمی‌نماید. همچنین، تأکید بر تأثیرگذاری محیط و ارتباطات مؤثر جهانی، در پیشرفت اقتصادی کشورهای شرق آسیا، نافی کارایی دولت توسعه‌گرا و قابلیت انتقال‌پذیری آن نیست بلکه اولاً، ما را در زمینه مطالعه تطبیقی و بررسی امکان نائل شدن به توسعه اقتصادی از ساده‌اندیشی می‌رهاند؛ ثانیاً، باید توجه داشت کشورهایی با محیط مشابه و گاه مناسب‌تر از این حیث نظیر برزیل، به‌رغم مهیا بودن شرایط و بهره‌مندی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و فناوری ایالات متحده در سال‌های متمادی، نتوانستند به تراز مشابه تراز بزرگ‌ای آسیا نائل شوند.

دولت توسعه‌گرا در دهکده جهانی

حال که بنیان‌ها و ویژگی‌های دولت توسعه‌گرا بررسی شد و مشخص شد انتظار ما از مفهوم دولت توسعه‌گرا چیست، می‌توان به مهم‌ترین موضوع مذکور در مقاله پرداخت: دولت توسعه‌گرا، در دنیای جهانی‌شده، که با غلبه رویکردهای نئولیبرال مواجه است، به چه سرنوشتی دچار خواهد شد؟ جهانی‌شدن، به معنی گسترش ارتباطات در زمان کوتاه و از بین رفتن فاصله‌ها و گسترش مبادلات، فرایندی است که در دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز شده و اکنون با سرعت بسیار در حال گسترش است (Held & Koenig-Archibu, 2003, gi). به نظر بسیاری پژوهشگران، جهانی‌شدن روندی اجتناب‌ناپذیر در اقتصاد، جامعه و سیاست است و در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی-سیاسی و علمی-فناوری دارای اهمیت ویژه‌ای است. جهانی‌شدن گرایش و توجه به نوع حکمرانی در آینده را افزایش داده است. یکی از مهم‌ترین مباحث این حوزه رابطه بین دولت‌ها و حکومت‌داری جهانی است. تلاش‌های بسیاری به منظور بررسی این موضوع صورت گرفته که به‌طور کلی

می‌کند، همه انواع فناوری با ارزش‌ها احاطه شده و همراه هستند و محصولات تکنولوژیک، هرچه بیشتر با جنبه‌های فرهنگی و ارزشی بهره‌وران سازگار باشد، در نظر آنان مقبول‌تر است. الگوها یا مدل‌های توسعه برساخته‌هایی هستند برای دستیابی به اهدافی غیرمعرفتی نظیر رشد اقتصادی، رفاه مادی، توسعه فرهنگی، تعالی معنوی، سلامت روحی و جسمی، شادی و آرامش خاطر. در عین حال، الگوهای توسعه از ارزش‌هایی متأثرند که کاربران بر آن‌ها نهاده‌اند (پایا، ۱۳۸۸: ۳۷ و ۳۹).

درحقیقت، مطالعات نشان می‌دهد مدل شرق آسیایی دولت توسعه‌گرا ساخته موقعیت تاریخی منحصربه‌فردی است و مهم‌ترین محدودیت‌های آن انتقال‌پذیری و ایجاد نسخه ثانویه در دیگر محیط‌های ملی است. در این باره، می‌توان سه عنصر اصلی دولت‌های توسعه‌گرا را، که تقلید آن‌ها دشوار می‌نماید، ذکر کرد:

۱) این دولت‌ها، در تمامی ارکان و سطوح، مصمم به توسعه و رشد کشور بودند. انتخاب توسعه اقتصادی به‌منزله هدف ممتاز دولت، از میان دیگر اهداف ممکن برای آن‌ها (نظیر توسعه اجتماعی، توسعه سیاسی، توسعه نظامی و...)، با در نظر گرفتن وضعیت حاکم بر این کشورها صورت گرفته بود. در واقع، این کشورها با توجه به وضعیت حاکم خود، از جمله خسارات ناشی از جنگ جهانی دوم و تعارضات ابرقدرت‌های شرق و غرب و به‌علت ضعف در سایر حوزه‌ها، برای ممتاز شدن و حتی بقا، راهی جز توسعه اقتصادی نداشتند.

۲) ظرفیت ساختار بوروکراتیک و اداری این دولت‌ها دارای پتانسیل مناسبی از تبعیت‌پذیری و پیگیری اهداف بالادستی بود که از مهم‌ترین ویژگی‌های پیشنهادی وبر در علم اداره است (نحله‌های چنین ظرفیتی را می‌توان در سنت کنفوسیوسی احترام گذاشتن به دیوان‌سالاران دانشمند، که طی صدها سال جزء فرهنگ بسیاری از این کشورها شده است، مشاهده کرد).

۳) این دولت‌ها دارای درجه‌ای منحصربه‌فرد و غیرمعمول از همکاری بخش خصوصی-عمومی بودند. همچنین، پیگیری رشد و توسعه به‌وضوح با تهدیدات خارجی‌ای مرتبط بود که این کشورها با آن روبه‌رو بودند. اگرچه تهدیدات خارجی به استراتژی رشد بلندمدت مشروعیت می‌بخشید، موقعیت ژئواستراتژیک این دولت‌ها در محیط جنگ سرد امتیازهایی را برایشان فراهم می‌کرد. موقعیت آن‌ها باعث می‌شد تا از مزیت‌های مهمی، در قبال هسته اصلی، برخوردار باشند؛ ایالات متحده در قبال ژاپن، و ژاپن و ایالات متحده در قبال کره و تایوان. این موضوع سهم شایانی در تقویت خودگردانی دولت و پرورش ظرفیت آن داشت. در حوزه داخلی، کره و تایوان از ترکیب نامعمول یک رژیم اقتدارگرا و یک توزیع

۵. آینده پیش‌رو

به نظر می‌رسد تصور آینده مفهوم دولت توسعه‌گرا و دولت‌های توسعه‌گرا تا حدود زیادی به آینده پیش‌روی ما ارتباط دارد. در دنیای فعلی تمامی دولت‌ها تحت تأثیر فرایندهای مربوط به جهانی‌شدن هستند. وجود دولت دارای ظرفیت مؤثر، متغیر تاریخی مهمی برای در نظر گرفتن توسعه در گام اول بوده است و ملاحظاتی نظیر توجه به دنیای جهانی‌شده نتایج مهمی را به ذهن متبادر می‌سازد:

از لحاظ تاریخی، توسعه اقتصادی موفق متکی بر اقدامات دولت توسعه‌گرا همراه با ظرفیت مناسب دولت و تمایل به استفاده از آن در دستیابی به اهداف توسعه است.

معماری نوین در حال تکامل [نظام] بین‌الملل و شیوع عقاید نئولیبرال، محیطی نه‌چندان دلپذیر را برای دولت‌های توسعه‌گرا فراهم کرده است.

با وجود موارد بالا، آن دسته از کشورهایی که فاقد ظرفیت و رهبری در مسیر دولت توسعه‌گرا هستند به این نکته پی خواهند برد که گریز از موقعیت‌هایی که در اقتصاد جهانی به آن‌ها وابسته‌ایم، دشوار خواهد بود.

وجود ظرفیت‌های بالقوه دولت، خود به تنهایی، تضمین‌کننده نیست، [البته] بسیار مؤثر است یا آنکه مانعی ایجاد نمی‌کند و در واقع کاتالیزوری برای تغییر مؤثر است.

دولت همچنان نقشی حیاتی برای بهتر یا بدتر شدن در تعیین موقعیت فضاها، اقتصاد ملی و نیروی کار در اقتصاد جهانی ایفا می‌کند (Beeson, 11: 2004). با توجه به موارد گفته شده و با توجه به وضعیت دنیای آینده، دو گزاره را در خصوص آینده دولت توسعه‌گرا می‌توان مد نظر قرار داد: گزاره اول تأکید بر ادامه روند فعلی است. «دولت توسعه‌گرا» نقش مهم خود را در رشد اقتصادی و تحولات اجتماعی در قرن ۲۱ ادامه خواهد داد. همان‌گونه که در نیمه دوم قرن بیستم عمل کرد. این گزاره تا حدودی جای تأمل دارد زیرا دنیای آینده دنیای دیگری است. فارغ از آن، با اتخاذ رویکرد فعلی موفقیت و نه ناکامی برای ایجاد تحول، دولت‌ها دچار مشکلات عظیمی خواهند شد. تجربه کشورهای موفق نظیر کره جنوبی به خوبی نشان‌دهنده چنین مشکلاتی است. آن‌ها به‌واقع در معرض تهدید گورکنان خود قرار دارند. انکار دولت و درخواست اخراج دولت از کسب‌وکار خواسته سرمایه‌داران صنعتی در این کشورهاست. جالب است بدانیم آن‌ها که خود نمونه آشکاری از موفقیت دولت در حمایت از بخش خصوصی بودند چنین خواسته‌ای را مطرح می‌کنند. در واقع، در چنین حالتی سرمایه صنعتی ایجاد شده خود چالش‌برانگیز است و البته به قول اوانز، بنیادی‌ترین چالش تضعیف ظرفیت‌های دولت است، زیرا موجب فروپاشی دولت توسعه‌گرا خواهد شد (اوانز، ۱۳۸۰: ۳۹۶).

شامل سه دیدگاه است: دیدگاه همگرایی که دولت‌ها را در حال مرگ می‌داند؛ در مقابل، دیدگاه واگرا که معتقد است جایگزینی دولت‌ها با جهانی‌سازی اتفاق نخواهد افتاد؛ و در میانه، دیدگاه دیگری است که معتقد است دولت‌ها با تقاضای جهانی‌شدن خود را تطبیق می‌دهند. بررسی توسعه جاری جهان نشان می‌دهد که دیدگاه سوم، در آینده پیش‌رو، معقول‌تر است. جهانی‌شدن، در درجه اول، ادغام روبه‌رشد اقتصادهای ملی است البته به‌طور گسترده نیز، شامل هنجارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌ای است که در سراسر جهان گسترش می‌یابد. به‌زعم یکی از دانشمندان، از جنبه اقتصادی، جهانی‌شدن افزایش پذیرش بازار آزاد است و مالکیت خصوصی را به‌منظور ترویج و تشویق فعالیت‌های اقتصادی معرفی می‌کند (Emmerij, 1997: 27). روند کلی جهانی‌شدن نتیجه عوامل متعددی نظیر توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت سریع فناوری است. به‌طور خلاصه، جهانی‌شدن پدیده‌ای است که به‌وسیله بخش خصوصی هدایت می‌شود؛ در مقابل منطقه‌گرایی که با خواست دولت هدایت می‌شود. از منظری دیگر، چانگ، با ارائه دیدگاه دیگری در مقابل دیدگاه متعارف، بیان می‌کند که جهانی‌شدن در میانه راه است و هنوز به سطحی نرسیده است که همه متغیرهای سیاست‌های ملی را بی‌مفهوم سازد. وی اظهار می‌کند، برخلاف باور نئولیبرالی، موفقیت‌های کشورهای شرق آسیا ریشه در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ندارد (Chang, 2006).

با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و بنیان‌های دولت‌های توسعه‌گرا، در روند جهانی‌شدن، فرصت‌ها و چالش‌هایی را برای آن‌ها می‌توان تصور کرد. انتقادهای وارد بر دولت‌های توسعه‌گرا در فرایند جهانی‌شدن عموماً مرتبط با فقدان تناسب آن‌ها با مفاهیم لیبرالیسم و نئولیبرالیسم است که پارادایم غالب دنیای جهانی‌شده شناخته می‌شود. با این حال، فرصت‌هایی نیز با تمرکز بر مزایای دولت توسعه‌گرا در تقاضای جهانی‌شدن و حکمرانی جهانی وجود دارد. قبل از هر چیز، دولت توسعه‌گرا می‌تواند خواسته‌های فوری ملت‌ها به‌منظور توسعه را پاسخ گوید. یکی از دلایل اساسی برای گسترش دولت توسعه‌گرا تمایل ملت‌ها به توسعه است. در این مورد به نقل از محققان امر، باید گفت اگرچه فرایند جهانی‌شدن سبب شده تا دولت‌های توسعه‌گرا با چالش‌های تازه‌ای مواجه شوند باید توجه داشت، که حتی در چارچوب مقررات سازمان جهانی تجارت نیز، فضای چشمگیری برای تقویت صنعتی شدن بومی، به‌ویژه از طریق راهبردهای تقویت آموزش و تحقیق و توسعه، وجود دارد. حتی در موارد خاصی مثل صنعت انفورماتیک مطالعات نشان داده که اگرچه نزدیکی هرچه بیشتر به شرکت‌های فراملی جای راهبردهای ملی‌گرایانه اولیه را گرفته، با وجود این، میراث‌های برنامه‌های ملی‌گرایانه اولیه همچنان ادامه دارد (غفاری، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

برای آنکه دولت‌ها، در قرن بیست‌ویکم، بتوانند به‌طور مؤثر توسعه‌گرا باشند لازم است که بیشتر مسئولیت‌پذیر باشند (رویکرد قابلیت)، به استقلال بیشتری در روابط با نخبگان بخش خصوصی دست یابند و چارچوب‌های پیچیده و مورد نیاز متکی بر جامعه را بسازند (رویکرد نظریه رشد نوین و نهادگرایی).

دولت و جامعه با یکدیگر پیوند دارند و حتی فراتر از آن، این دو باعث پیدایش یکدیگر و باعث تقویت متقابل یکدیگر می‌شوند. دستگاه دولتی مستحکم و منسجم باعث تسهیل سرمایه‌ صنعتی می‌شود. طبقه صنعتگران سازمان‌یافته نیز اجرای پروژه مشترک صنعتی‌شدن را تسهیل می‌کند و به‌این ترتیب، هم دولت و هم صنعتگران مشروعیت پیدا می‌کنند. در واقع، تقویت متقابل تنها احتمال ممکن نیست؛ بر اثر استراتژی‌های دولت ممکن است گروه‌هایی اجتماعی با دستورالعمل‌هایی مخالف با پروژه اصلی دولت شکل بگیرد. با این حال، اظهار نظر دقیق در مورد چارچوب‌های نهادی دولت‌های توسعه‌گرای قرن بیست‌ویکم جاهلانه به‌نظر می‌رسد. نقش دولت توسعه‌گرای قرن بیست‌ویکم، در دگرسازی اقتصادی بره‌های شرق آسیا، در دوره پایانی جنگ جهانی دوم، تا دهه ۱۹۸۰ و تا ابتدای دهه ۱۹۹۰ نه فقط به‌خوبی قدر دانسته نشد بلکه به‌طور مؤثر نیز با تئوری‌های توسعه ترکیب نشد. درک مؤثر و نظریه‌پردازی در خصوص نقش دولت توسعه‌گرای قرن بیست‌ویکم زمانی محقق خواهد شد که آثار آن قبلاً تجزیه و تحلیل شود (Evans, 2008: 17).

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، دولت توسعه‌گرا به‌منزله تجربه‌ای در سطح جهان و به‌خصوص شرق آسیا بررسی شد و به بنیان‌ها و آینده پیش‌روی مترتب بر آن، در قرن بیست‌ویکم، با در نظر گرفتن مقوله جهانی‌شدن و فرصت‌ها و چالش‌های آن پرداخته شد. همان‌طور که اشاره شد حتی سازمانی چون بانک جهانی که بازویی مهم در هدایت کشورها به سوی جهانی‌شدن بوده و دارای نقشی تأثیرگذار در این زمینه است بر نقش بی‌بدیل دولت‌ها صحه می‌گذارد و دخالت آن‌ها را در اقتصاد و توسعه کشورها ناگزیر می‌داند. به‌نظر می‌رسد مدل دولت توسعه‌گرا حتی در دنیای جهانی‌شده کنونی نیز ظرفیت و توانایی پاسخ‌گویی به‌برخی از سوالات برنامه‌ریزان را دارد، به‌خصوص که این تئوری خود بر بنیان‌های به‌روز و محکمی نظیر نظریه رشد نوین، رویکرد نهادی و رویکرد قابلیت استوار است. با این حال، باید توجه داشت که مدل دولت توسعه‌گرا تحت شرایط محیطی کشورهای شرق آسیا متولد و به‌ثمر رسیده است، لذا این مدل پیشنهادی، در محیط‌های دیگر نیز، باید با این ملاحظات بررسی و ظرفیت‌سنجی شود و چه‌بسا مدل پیشرفت به‌دست‌آمده براساس ویژگی‌های بومی سایر کشورها از جمله ایران، که قطعاً نه یک‌باره بلکه بطنی و

دومین‌گزاره در مقایسه با گزاره اول رادیکال‌تر است. دولت‌های توسعه‌گرای موفق قرن بیست‌ویکم اساساً مجبور به ترک مدل‌های موجود دولت توسعه‌گرا برای دستیابی به موفقیت خواهند شد. رشد استراتژی‌های متمرکز بر انباشت سرمایه‌های سنتی دیگر کفایت نمی‌کند. روابط دولت-جامعه دیگر نمی‌تواند بر روابط سرمایه‌داران متمرکز شود (Evans, 2008).

دومین گزاره محتمل‌تر به‌نظر می‌رسد، چراکه ادراک از نقش دولت توسعه‌گرا تغییر یافته است، به این علت که نظریه توسعه تغییر یافته است. تفکر اقتصاد سنتی، در قرن بیستم، اغلب سرمایه‌اندوزی را هدایتگر رشد می‌دانست و رشد را علت بهبود بهداشت، آموزش و رفاه. پژوهش‌های جاری در خصوص رشد اقتصادی تأکید می‌کند که بهبود شاخص‌های توسعه انسانی باعث رشد درآمد می‌شود. شواهد غنی، متنوع و بحث‌ناپذیری در این خصوص وجود دارد (Evans & Heller, 2013: 5). این دیدگاه با رویکرد قابلیت و تا حدودی رویکرد نظریه رشد نوین که از جمله بنیان‌های دولت توسعه‌گرا هستند نیز هم‌پوشانی دارد. بووزر، با تأکید بر یک‌سری پژوهش‌های اقتصادسنجی که توسط رانیس^۱ و استوارت^۲ و همکاران‌شان انجام شد و روابط بین رشد و توسعه انسانی را بررسی کرد و با تحلیل اطلاعات آن‌ها، می‌گوید یافته‌های آن‌ها در تعارض و تضاد با دیدگاه متعارف است که تصور می‌کند توسعه انسانی صرفاً یک برون‌داد است و در مقابل، نوعی ورودی مهمی در گسترش درازمدت رشد اقتصادی است (Boozer et al., 2003: 25). نتیجه تحقیقات نشان داد که بهبود توسعه انسانی باید جلوتر از سیاست‌های رشد اقتصادی باشد، البته در صورتی که رشد پایدار مد نظر دولت‌مردان باشد. ارتباط میان گسترش ظرفیت‌ها و رشد اقتصادی در سراسر طیف گسترده‌ای از سطوح و استراتژی‌ها نمایان است. طبیعتاً زمانی که با چنین تعریفی به پیشواز دولت توسعه‌گرا می‌رویم باید مفهوم آن را بازتعریف کنیم. وقتی که توسعه گسترش ظرفیت‌ها تصور شود، دولت با انواع مختلفی از چالش‌ها برای حل مسئله مواجه می‌شود. تشویق و حمایت از سرمایه، در فعالیت‌های صنعتی، فعالیت پیچیده‌ای است. با این حال، ارائه آموزش یا بهداشت باکیفیت نیازمند چیزی بیش از یک دولت با ظرفیت است. چنین انقلاب نظری که مبتنی بر داده‌های تجربی است، تأثیرات عمیقی بر مفهوم دولت توسعه‌گرا می‌گذارد. اگر نسل اول پژوهش پیرامون دولت توسعه‌گرا مرکزیت نقش دولت در رشد اقتصادی را تصدیق می‌کرد آنگاه نگرستن به توسعه، به‌مثابه گسترش قابلیت، موجب می‌شد که نقش دولت مهم‌تر و محوری‌تر شود (Evans & Heller, 2013: 7).

1. Ranis

2. Stewart

- Arrighi, G. (2007). *Adam Smith in Beijing: Lineages of the 21st Century*. London: Verso.
- Bagchi, A. K. (2000). "The Past and the Future of the Developmental State", *Journal of world-systems research*, vi, 2, pp. 398-442.
- Beeson, M. (2004). "The Rise and Fall (?) of the Developmental State: The Vicissitudes and Implications of East Asian Interventionism". In: *Low, L. (ed.) Developmental States Relevancy, Redundancy and Reconfiguration*. New York: Nova Science Publishers.
- Boozer, M., Ranis G., Stewart, F. & Suri T., (2003). "Paths to Success: The Relationship between Human Development And Economic Growth", Discussion Paper No. 874. *Economic Growth Center Yale University New Haven, CT* (December).
- Chang, H.-J., (2006). *The East Asian development experience: the miracle, the crisis and the future*. London: Zed Books.
- Doner, R. F., Ritchie, B. K. & Slater, D. (2005). "Systematic Vulnerability and the Origins of Developmental States: Northeast and Southeast Asia in Comparative Perspective", *International Organisation*, vol. 59, pp. 327-361.
- Edigheji, O. (2011). *Constructing a democratic developmental state in South Africa: Potentials and challenges*. Cape Town: Human Sciences Research Council.
- Emmerij, L., (1997). "Development Thinking and Practice: Introductory Essay and Policy Conclusion". In L. Emmerij, ed. *Economic and Social Development into the XXI Century*. Washington: The Inter-American Bank, pp. 3-38.
- Evans, P. (1995). *Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Evans P. (2008). "The 21st century developmental state", Working Paper No. 4, *Centre for Global Political Economy*, University of Sussex.
- Evans, P. (2010). "Constructing the 21st Century Developmental State: potentialities and pitfalls". In: EDIGHEJI, O. (ed.). *Constructing a Democratic Developmental State in South Africa*: طی گذر زمان حاصل شده، دارای افتراقات اساسی با دولت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا باشد.
- نکته دیگر آنکه متأسفانه با توسعه فرایند جهانی شدن و ترویج نسخه‌های نئولیبرالیستی در اقتصاد، بر این نسخه‌ها به خصوص در کشورهای در حال توسعه بسیار تأکید می‌شود. نسخه‌هایی نظیر تبدیل دولت‌ها به دولت‌های حداقلی و یا تأکید بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به منزله روش‌های اصلی توسعه اقتصادی از این دست نُسَخ‌اند. حال آنکه تجربه دولت‌های شرق آسیا با چنین برداشتهایی هم‌پوشانی ندارد، لذا به سیاست‌گذاران عرصه اقتصاد پیشنهاد می‌شود از تصمیمات عجولانه در این زمینه بپرهیزند.
- ### منابع
- اوانز، پیتر. (۱۳۸۰). توسعه یا چپاول. ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو.
- پایا، علی. (۱۳۸۸). «آیا «الگوی توسعه ایرانی - اسلامی» دست یافتنی است؟». نشریه روش شناسی علوم انسانی، ۱۵(۶۰)، ۳۱-۶۰.
- تیشه‌یار، ماندانا. (۱۳۹۵). «بررسی روند توسعه سیاسی دولت در کره جنوبی». فصلنامه دولت پژوهی، ۲(۶)، ۳۹-۵۹.
- حیبی، مسعود. (۱۳۸۹). «جامعه‌شناسی دولت نهادی و توسعه صنعتی در ایران». فصلنامه توسعه تکنولوژی صنعتی، ۱۶، ۵۹-۷۰.
- زاهدی، شمس‌السادات. (۱۳۹۰). «جهانی شدن و توسعه پایدار». فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، ۲(۳)، ۱-۱۸.
- زاهدی، شمس‌السادات. (۱۳۸۸). مدیریت فراملی و جهانی: نگرش تطبیقی. ویراست دوم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سمت.
- ژوئینگ، جین. (۱۳۸۷). تغییرات جهان‌گستر فناوری به سوی فناوری‌های نرم. ترجمه رضا حسنی و شهریار سلامی، تهران: دانشگاه صنعتی مالک اشتر.
- شیرزادی، رضا. (۱۳۹۰). «دولت و توسعه در کره جنوبی». فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۵، ۳۹-۸۲.
- عباس‌زاده، حسن. (۱۳۸۴). «مدیریت دولتی نوین و توسعه پایدار». نشریه تدبیر، ۱۶۳، ۱۴-۲۰.
- عظیمی‌آرانی، حسین. (۱۳۸۴). کارکردهای نظام سیاسی در فرایند توسعه. تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- غفاری، یاشیل. (۱۳۹۰). تحول نظریه توسعه در عصر جهانی شدن و هویت‌یابی ملت‌ها. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲(۲)، ۱۱۱-۱۳۵.
- مؤمنی، فرشاد و نایب، سعید. (۱۳۹۱). «تبیین آینده اقتصاد ایران: تطبیق چهارچوب نظری نهادگرایی جدید با الگوی مبتنی بر سناریو». نشریه اقتصاد تطبیقی، ۱۱(۱)، ۱۶۱-۱۹۵.
- Amsden, A. (1989). *Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialisation*. Oxford: Oxford University Press.

- Theory and Politics*. Cambridge: Polity Press.
- Marwala, T., (2006). Foundations for a Developmental State: A case for technical educationar Xiv:0907.2019v1 available on: <http://arxiv.org/ftp/arxiv/papers/0907/0907.2019.pdf>
- Öniş, Z., (1991). «The Logic of the Developmental State». *Comparative Politics*, Vol. 24, No. 1 (Oct., 1991), pp. 109-126.
- Radice, h., (2008). «The Developmental State under Global Neoliberalism», *Third World Quarterly*, vol. 29, No. 6, pp 1153 – 1174
- Routley, L., (2012). «Developmental states: a review of the literature». *ESID Working Paper* No. 03, UK.
- Sen, A. (1999). *Development as freedom*. New York: Knopf.
- Toussaint, E., (2014). South Korea : the miracle unmasked, Series : Bretton Woods, *the World Bank and the IMF: 70th anniversary* (Part 13) available on: <http://www.cadtm.org/South-Korea-the-miracle-unmasked>
- Vu, T. (2007). «State Formation and the Origins of Developmental States in South Korea and Indonesia». *Studies in Comparative International Development*, 41(4), 27-56.
- Wade, R., (1990). *Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization*. Princeton: NJ Princeton University Press.
- Williams, M. (2014). *The End of the Developmental State?*. New York: Routledge.
- potentials and challenges. Cape Town: HSRC.
- Evans, P. & Heller, P. (2013). *Human Development, State Transformation and the Politics of the Developmental State*, Chapter 37 in *The Oxford Hand book of Transformations of the State*. edited by Leibfried Stephan& et al, Oxford: Oxford University Press.
- Hayashi, S. (2010). «The developmental state in the era of globalization: beyond the Northeast Asian model of political economy», *The Pacific Review*, 23(1), pp. 45-69.
- Held, D. & Koenig-Archibugi, M. (2003). *Taming globalization: frontiers of governance*. Cambridge, UK Malden, Massachusetts: Polity Press..
- Henley, D. (2010). *Three Principles of Successful Development Strategy: Outreach, Urgency, Expediency*. Leiden: Tracking Development.
- Howell, J., (2006). Reflections on the Chinese State. *Development and Change*, 37(2), 273 - 297.
- Jeong B., (2015). «The developmental state and social enterprise in South Korea: A historical institutionalism perspective», *Social Enterprise Journal*, 11(2), pp.116-137.
- Jian-xing, Y. & De-jin, S. (2010). «The Developmental State and Beyond: The Case of China», *Fudan Journal of the Humanities and Social Sciences*, 3(4), 42-66.
- Johnson, C. (1982). *MITI and the Japanese Miracle*. Stanford: Stanford University Press.
- Johnson, C. (1999). «The Developmental State: Odyssey of a Concept», In: Woo-Cumings, M. (ed.) *The Developmental State*. Ithaca: NY
- Jomo, K. S., (2004). "Southeast Asian Developmental States in Comparative Eastasian Perspective". In: Low, L. (ed.) *Developmental States: Relevancy Redundancy or Reconfiguration*. New York: Nova Science.
- Leftwich, A., (1994). "The Developmental State", Working Paper No. 6, University of York.
- Leftwich, A. (1995). «Bringing politics back in: Towards a model of the developmental state», *Journal of Development Studies*, 31(3), 400-427.
- Leftwich, A., (1996). *Democracy and Development*,